

زادگاه عطاره

شهر نیشابور زادگاه عطار یکی از چهار شهر امهات خراسان که بادترین و پرجهت ترین و بزرگترین شهرهای ایران بوده است که بسیاری از علماء، فقهاء، مفسرین، شعراء و دانشمندان در آن تربیت شد و به نشر علوم پرداخته اند.

کدکن منطقه ای که در گذشته جزه نیشابور ولی امروزه پنج بخش از تربت حیدریه می باشد که محل تولد خدیو الدین می باشد.

تولد عطاره
در خانه حبیب عارف و داروغه رشیدین صغیر شهر در سال ۵۱۲ یا بقول ششم شعبان ۵۱۳ به روزگار سلطان سنجه مطابق ۱۱۹ میلادی یا به نقلی سال ۵۱۴ مطابق ۱۱۲۰ میلادی یا بقول دیگر ششم شعبان ۵۱۵ یا ۵۱۷ و یا در نیمه اول سده ششم یعنی اواخره دوره سلجوقیان شاید در حدود ۵۴۰ خلاصه بارد و قبولیهای (ادوارد بران) قبل از سال ۵۴۰ یا ۵۵۰ که زندگی مقدم بجزیره وجود بغداد که بعدها منشأ یک سلسله حوادث علمی و معنوی گردید.

والدین عطاره

پدر عطاره ابراهیم ابوبکر بن ابو یعقوب اسحاق یا به قولی مصطفی بن شعبان کدکنی نیشابوری مجذوبان دست بکار طبابت و دل به یارداسته است و یکی از الطاف خفیه الهی که راز موفقیت عطاره شجاری رفت مدت دراز زیستن پدری وارسته و اهل معنا و معرفت می باشد که زمانی که عطار ۶ ساله بوده پدرش ۸۰ سال داشت.

مادرش نیز دست به کار دنیا و دل به امور عقبی داشت که بقدر در راه عبادت حق و محبت او اخلاص تمام ورزید که عارفانه عصر و گمانه زمان خود بود طوری که بیست سال آخر بخش روزی بده چو مالی نیست، بیست اکنون زیادت که نه چادر نه موزه بود عادت دنیا خارج و دولت نزدیکه گدشته گوشه و عزلت نزدیکه

نامگذاری: ناعش را والدینش نام او را به سبب ارادت به حضرت معصومه علیها السلام می نامیدند و او را ابو حامد ابو طالب و زکات بوم که در آن سیاه حق هم ناعی من داری نماه.

دانش آفرین

اینکه از چه زمانی نخست در کدامین مکتب محلی خدائیدی مقدمات را آغاز کرده اند دارای ابهام است ولی آنچه مسلم است تحقیق سرزمینی است که در آن متولد شد که هرگز علم و خفیت را ندانست و می باشد و اینک میگوید پربار خانوادگی است که زمینگی شکوایی استقدارش را فراهم کرده و بدون شک و شبهه عطار از آغاز عمر به تحصیل علوم و فنون مشغول شد و از آن دستم بوده که بحث و تفهیم و ابرام و قیل و قال مدرسه عفش و استسقای بافتشان را فرو نمی نماند و با گذشت زمان در فنون « حکمت و فلسفه، لایم و تفسیر، طب و داروشناسی، نجوم و غیره » بسیار یافت است که در آنش لبوبی می توان پی برده

علم دین ختم است و تفسیر حدیث	هم که خواند غیر این که در خبیث
مرد دین صوفیت و مقلد و خقیق	که نه این خوانی منت خوانم سفید
این سه علم پاک را مغز نجات	حسن اخلاص است و تبدیل صفات
من در این هر علم لبوبی برده ام	پیش هر رنگی اگر لبی برده ام
زهره دایم خاک روی بر درش	مشتی اعنی القفاة لشده ش
هم ز کین مریخ دشمن سوز او	هم عطار طفل نو آهزار او
دست به کار و دل به یاره	

آنچه در راه تحقیق نسبت به زندگی مادی خانواده عطار بدست می آید، هر چه عطار مردی دارای تمکن مالی بوده حتی بعد از فوت او همین عدم احتیاج در زندگانی عزیزانش اثر مهم به جا گذاشته. تصور می رود که همین بی نیازی سبب شده است مناعت نفس او محفوظ بماند و برای طب روزی مواج این و آن نشود و به دربارها توجهی نداشته باشد چون زنان خشک گیریم سفره لبیش ترکتم از شوربای چشم خویش
من نخواهم نان همه را خوش منش لبی بود این نانم و این نان خویش
شکسته ایند را که درباری نیم بسته عمارت اواری نیم

در طبابت عطاری می‌توانست این استخفای ملکوت پدیری را تقویت نموده.

در باره سبب گرایش عطاریه سیر و سلوک به احتمال قوی از زمان عبد الرحمن جامی، داستان سباده و منشاء تحقیق گران، رویدادهای زندگی خواجه الدین عطاری گزیده است ادبی نویسد:

آمد سبب توبه عطاری آن بود که روزی در دکان عطاری مشغول و مشغوف به معالجه بود، درویشی به آنجا رسید و چند بارش الله گفت وی به درویش نه پرداخت، درویش گفت تو چگونه خواهی مژدن! عطاری گفت: چنانچه تو خواهی مژد!

درویش گفت تو چون من می‌توانی مژد! گفت بلی درویش کاسه جو بن بر سر گذاشت و گفت ای جان بباد! عطاری حال مستحضر شد و دکان به هرزد و به این طریقه در آن حد. مربی معنوی عطاریه

در راه شناخت حکیم الهی عطاری هر محقق حسیجی گویا بادلانی در نتیجه ای رسیده و شخصی را بعنوان مربی معنوی عطاری برگزیده است بدیع الزمان غرر انغر بر این عقیده است که وصف عطاری و سائیش های او از «السعد الدین ابوالفضل» که هنر ز اورا شناخته ام صبر و صبر است که مریدان به مشایخ می گویند.

متقابلاً آملی تحت الله قاضی در اثر خود «سبوی سحیح» برداشت بدیع الزمان غرر انغر ایراد وارد کرده است و می نویسد عطاری تقریباً از عام مشایخ و بزرگان صوفیان با سائیش یاد کرده و در جبهه «لوناگون» عمارا ستوده و بزرگ داشته است. ابو سعید ابی الحیر، بر علی موسی -

و در تدریس عطر حجت شامل معنویت خود عده کثیری از بزرگان عصر خویش را علاقمان کرده که حتی اشاره ای به نام آنها نشده است و برخی چون سعد الدین اطلاق دقتی درست است و صبیح خوانی می گویند: عطاری صبیح جمال الدین محمد بن محمد نقذری موسی معروف به اعلم الربانی بوده است.

مذحج عماره

نیست ساکنان اهل نیشادر اهل نیست بوده اند و البته دسیه نیز وجود داشت و در کتاب اسرار التوحید
نیز شمرده که یکسایه هم درین شهر وجود داشته است.

سیران عماره

حفسه نامه / مختار نامه / الهی نامه / اسرار نامه / جواهر نامه / عقیق نامه / استر نامه
منطق العید دیوان / شرح القلب / کشف الاسرار و معرفه النفس / اب / بلبل نامه
صید نامه / شام نامه / حیلان نامه / لسان العبد / فتح الفتوح / بی سنامه / محسن نامه
حیات نامه / سی صفح / کنز الاسرار / کنز الحقایق / معراج نامه / وملت نامه / عبیر نامه
ارشاد البیان / خرد نامه / سیاه نامه / زهد نامه / پند نامه / صد پند / عشاق نامه / همدرد نامه
صفت وادی / یعنی معتقدند / بلبل نامه / به بعد مسلماً از عطار نیست برضی هم در اسباب
آنها شمع زردی گردانند

و شیخ نیشابور آمارش:

مصیب نامه زاد رهرو است / الهی نامه کذب / حفسه داشت
حسان معرفت اسرار نامه است / که صریح عشق را معراج جانست
چو خنده نامه راه نری عیب است / ز طرز ادب که همه با عیب است
و در جای دیگر:

رفیق داشتم عالی ستاره / دلی چون آفتاب شعر پاره
خوشی خوشی خوشی را بیهوش کردی / خوشی خوشی خوشی را بیهوش کردی
ز شعرم یاد داشت آن مصیب داعی /
غیر و خود خواهی؟

با آنکه سباعانه خویش را به ~~تسلیم~~ عافیت و عارفان انتقاد می کند ولی از شعر خود
با غرور و عجز آگاهی چشمپوشی می نماید.

همه کس که مرا سلطان فن شعر خواند، من ادراک دینی بی سرو پا خوردم خواند.

یعلم الله که سخن گفتار را بود ستلی یا بود عطار را

در سخن اعجوبه آفاق اوست حاتم الشعر اعلی الاطلاق اوست

همه که سلطان گویم در سخن سن گدائی گویمیش نه سه نه پن

زبان عطار:

زبان عطار ساده و بی سیرای و محمداً یک نواخت معارف عالی سیر و سلوک را که
مشغول به اسرار معرفت می باشد و کلاً با زبان بی تکلف و ساده در زبان بیان می کند
و زبان غزلیاتش در باطنش زجواهر استوار و مستحکم است.

آنگونه از لغات زیبای فارسی است که از یک طرف با استعارات و کنایات لایق می آید
و از طرف دیگر از معنی بلند و کمالی دعای گفتار رسول خدا و اولیای دین بهره می گیرد.
مجموع مغروران:

هدهد در قرن ششم ایران اسلامی از ادوار جمع و از حفول به حبسه شعر و ادب فارسی
عجیب شده است لکن کبر شوب و بجزای است.

هنوز درد غم و آفت و آزار صلیان به عجزهای غریب مالک اسلامی غرور و غرور نشده بود
که جنید خان جهانگشای مغول به بهانه کشن جاسوسان تا جبهه پیشه اش
مجموع به ایران را غارت کرد. هجوم این قوام وحشی و ویرانگر میثاق عدنی و خرمینی مان
راست گمان دلا را از عرا که علی جز ویرانه های بر جا ماند. طوی که این اسیر می نویسد:
آنکه گویند طوی می گفت: جهان از زمانی که پور و دگر بزرگ و منزه که دگر آفریده چنین
بلایی که عمار نشد راست می گفت.

در باره فحوة شحات در خان شیخ فرید الدین عطار لونا لونا نوشته اند: هلا که خان در نشان
قتل عام که به دست یکی از سربازان به از تن جدا کردند (۹۲۹)